

جایگاه فرهنگ در آموزش زبان های خارجی

دکتر قدرت حاجی رستم‌لو
استادیار دانشگاه امام حسین (ع)

چکیده

وجود رابطه تنگاتنگ بین دو مقوله زبان و فرهنگ از ضرورت توجه به نقش فرهنگ در برنامه ریزی آموزش زبانهای خارجی و کمک به پرورش آگاهی فرهنگی فراگیران زبان، حکایت دارد. آگاهی از مبانی فرهنگی زبانهای خارجی به معنی بی توجهی به فرهنگ خویش نیست، بلکه این آگاهی به فراگیران زبان کمک می کند بینش خود را نسبت به فرهنگ خویش ارتقاء بخشند و از دانستنی های فرهنگی زبانهای خارجی در جهت اهداف عملی خود آگاهی پیدا کنند.

بررسیها نشان می دهد که در حال حاضر، رویکرد متعادل و درستی نسبت به آموزش فرهنگ در دوره های آموزش زبانهای خارجی وجود ندارد. کتابهای تالیف شده در داخل کشور عمدتاً نقش فرهنگ را نادیده می گیرند و کتابهای خارجی غالباً از بار فرهنگی سنگین و گزینشی برخوردار هستند. بدون شک هر دو رویکرد می تواند پیامدهای سوئی را در آموزش زبانهای خارجی در پی داشته باشد. در این نوشتار تلاش شده است ضمن بررسی رابطه زبان و فرهنگ، جایگاه و نقش واقعی فرهنگ در آموزش زبانهای خارجی تبیین گردد.

کلید واژه ها: آموزش زبانهای خارجی، فرهنگ و زبان، فراگیران زبانهای خارجی

مقدمه

فرهنگ و جایگاه آن در آموزش زبانهای خارجی از موضوعاتی است که در نیم قرن اخیر مورد توجه بسیاری از پژوهشگران و اهل قلم بوده است (موراین، ۱۹۸۶، مور، ۱۹۹۱، بایرام و مورگان، ۱۹۹۴ و غیره، نقل شده در براون ۲۰۰۰). دلایل مختلفی را می توان برای این رویکرد ذکر کرد: اولاً زبان و فرهنگ، مقوله های جدا ناشدنی است. برقراری ارتباط بین فرهنگی موفق به این بستگی دارد که طرفین اهمیت اجتماعی و فرهنگی لغات و اصطلاحات مورد استفاده را بخوبی درک کنند. زبان برای انتقال مفاهیم مورد استفاده قرار می گیرد ولی آنچه به این مفاهیم شکل می دهد، فرهنگ است. دلیل دوم توجه به فرهنگ در عرصه آموزش زبانهای خارجی این است که یکی از اهداف مهم آموزش زبان به عنوان بخش مهمی از برنامه های آموزش و پرورش، ایجاد شناخت و تفاهم بین فرهنگی است. واقعیت این است که آموزش زبانهای خارجی در صورتی که به دور از مقاصد سوء و نفع طلبانه باشد، می تواند صلح، همگرایی و پیشرفت را برای جامعه بشری به ارمغان آورد. دلیل سوم این است که تعداد قابل توجهی از زبان آموزان خواسته یا ناخواسته در پی آن هستند که در مورد فرهنگ زبانی که یاد می گیرند، شناخت لازم را به دست آورند و بتوانند با این فرهنگ و مردم آن ارتباط برقرار کنند. اهمیت این موضوع به دلیل گسترش ارتباطات در چند دهه اخیر دو چندان گردیده است. به عنوان دلیل آخر می توان به تحولات به وجود آمده در شیوه های آموزش زبانهای خارجی اشاره کرد. از جمله تغییراتی که طی چند دهه اخیر در روش تدریس زبانهای خارجی به وجود آمده است، توجه به نقش ارتباطی زبان است. شیوه های سنتی آموزش زبانهای خارجی در بهترین وضعیت، فراگیران را قادر می ساخت مهارت های خواندن و ترجمه

زبان مقصد را یاد بگیرند و به تعبیر آلن (۱۹۸۵) بتوانند به شاهکارهای ادبی مربوط به تمدنهای مختلف دسترسی پیدا کنند (نقل شده در براون، ۲۰۰۰). توجه به نقش ارتباطی زبان موجب شده است همه مهارتهای زبانی از جمله مهارت مکالمه مورد توجه قرار گیرد و این موضوع باعث توجه به بخشهای زیادی از فرهنگ زبان مقصد از جمله ابعاد رفتاری آن شده است.

بدون شك آموزش زبانهای خارجی بدون پرداختن به مقوله فرهنگ، ناممکن و طبیعتاً آموزش هر زبان به معنی آموزش فرهنگ آن نیز هست؛ ولی از آنجا که فرهنگ، مفهوم مشخص و آشکارا تعریف شده ای نیست، دست اندرکاران آموزش زبانهای خارجی در تعیین حدود و ثغور برای آن غالباً دچار افراط و یا تفریط هستند. این موضوع ضرورت تبیین جایگاه فرهنگ در آموزش زبانهای خارجی را ایجاب می کند و این هدفی است که در این نوشتار دنبال می شود.

مفهوم فرهنگ

تقریباً تمام کسانی که درباره فرهنگ تحقیق کرده و قلم زده اند به گستردگی و در عین حال به پیچیدگی مفهوم آن اشاره کرده اند. واژه فرهنگ را برای نخستین بار در سال ۱۸۶۵ میلادی ادوارد تایلور، مردم شناس انگلیسی در کتاب خود به نام پژوهشهایی در تاریخ ابتدایی نوع بشر و توسعه تمدن به کار برد. وی بعدها فرهنگ را از دیدگاه مردم شناسی چنین تعریف کرد: فرهنگ یا تمدن، مجموعه پیچیده ای از معرفت، عقاید، هنر، اخلاقیات، قوانین، آداب و همه تواناییها و عادات دیگری است که انسان چون عضوی از جامعه آنها را می آموزد (نقل شده در هاشمی،

این تعریف کلی فرهنگ مدتها در محافل جامعه شناسی و مردم شناسی بر سر زبانها بود و بسیاری از دانشمندان به آن باور داشتند و در نوشته های خود به آن استناد می کردند. اما در قرن بیستم و بویژه در چند دهه اخیر با گسترش دانش بشری و ایجاد تقسیم بندیهای مختلف در آن، فرهنگ از زوایای مختلفی مورد کنکاش قرار گرفت و تعاریف بسیار گوناگون و مختلفی برای آن ارائه شد.

در میان تعاریف مختلف فرهنگ، برخی کلیت آنچه را تحت عنوان آموزش فرهنگ در حوزه زبانهای خارجی مطرح است مورد اشاره قرار داده اند؛ به عنوان مثال، آداسکوا^۱ و همکارانش (۱۹۹۰، نقل شده در رستملو، ۱۳۸۵) چنین نگاهی به فرهنگ دارند. آنها فرهنگ را مقوله ای چهار بعدی تلقی می کنند: بعد زیبایی شناختی که شامل ادبیات، موسیقی، سیستم ها و فعالیتهایی نظیر اینها است. بعد جامعه شناختی که خانواده و ماهیت آن، روابط بین افراد و آداب و رسوم اجتماعی را در بر می گیرد. بعد معنا شناختی که در بر گیرنده نظام فکری و ارزشهای جامعه است و بعد عملی فرهنگ که شامل رفتارهای فردی و اجتماعی و استفاده از زبان است.

هینکل (۲۰۰۱) فرهنگ را به دو بخش مرئی و نامرئی تقسیم می کند. از نظر وی بخش مرئی فرهنگ شامل ادبیات، هنر، تاریخ، سبک پوشش، سنتها و امثال اینهاست. هنجارهای اجتماعی، نگرشها، اعتقادات، پنداشتها و نظامهای ارزشی، بعد نامرئی فرهنگ را تشکیل می دهد. هینکل می گوید اگرچه این مؤلفه ها به اندازه عوامل گروه اول مورد مذاقه قرار نمی گیرد و در واقع آنها هنجارهای استفاده صحیح از زبان را شکل می دهد.

هالر و وبر (۱۹۹۳، نقل شده در هاشمی، ۱۳۷۹) فرهنگ را سیستمی جهت یاب توصیف می کنند که فرد به تنهایی و یا جامعه به عنوان یک کل بر اساس آن رفتار

می‌کنند. آنها معتقدند فرهنگ به روابط میان افراد نظم می‌دهد و در محدوده‌های مختلف زندگی از جمله خانواده، دین، تربیت، شغل، اوقات فراغت و... به پیدا کردن جهت صحیح کمک می‌کند.

همان‌گونه که تعاریف ارائه شده نشان می‌دهد، پیچیدگی و در عین حال سیال بودن مفهوم فرهنگ باعث ایجاد برداشتهای مختلف از این پدیده شده است. با این حال، فرهنگ از هر زاویه‌ای مورد بررسی قرار گیرد و به هر شکلی تعریف شود، با برخی ویژگیهای مشخص قابل شناسایی است.

فرهنگ ویژگی جمعی جوامع بشری است. بر اساس اشتراک فرهنگی است که افراد بشر می‌توانند کنشهای یکدیگر را پیش‌بینی کنند و در مقابل آنها عکس‌العمل مناسب نشان دهند.

فرهنگ ایجادکننده هویت و عنصر متمایزکننده جوامع بشری است. انسانهایی که زمینه‌های فرهنگی متفاوتی دارند با قرار گرفتن در کنار هم براحتی وجوه تمایز خود را نشان می‌دهند.

فرهنگ، امری اکتسابی است. این ویژگی فرهنگ باعث می‌شود میراث فرهنگی انسانها از نسلی به نسل دیگر انتقال یابد.

فرهنگ به وجود آورنده نظم و هماهنگی در جامعه است. وجود نظم در جوامع انسانی، مرهون وجود هنجارهای فرهنگی مربوط به آنهاست که از ایجاد هرج و مرج و آشفتگی اجتماعی جلوگیری می‌کند.

فرهنگ پدیده‌ای تحول‌پذیر است. همه مظاهر فرهنگی در طول زمان دستخوش تغییر می‌شود و به همین دلیل، نسلهای مختلف هر جامعه‌گونه‌های متفاوتی از آن فرهنگ را تجربه می‌کنند.

با اندکی اغماض می توان این ویژگیها را به عنوان ویژگیهای زبان نیز در نظر گرفت. این موضوع ارتباط نزدیکی و هم سنخ بودن دو مقوله زبان و فرهنگ را نشان می دهد که در اینجا مورد بحث قرار می گیرد.

ارتباط زبان و فرهنگ

فراگیری زبان اول، همزمان با آشنایی پیدا کردن با شیوه زندگی و نگرشهای مربوط به جامعه صورت می پذیرد و این شیوه و نگرشها با ابزار زبان تبیین می شود. به این ترتیب، زبان و فرهنگ کاملاً در هم آمیخته است. آرزوود (نقل شده در براون، ۲۰۰۰) می گوید معنی کامل واژه ها برای هر گروه حاصل تجربیاتی است که افراد آن در ارتباط با آن واژه ها داشته اند. از آنجا که تجربیات افراد یک فرهنگ مشترک است، آنها می توانند معنای مشترکی را از واژه های مربوط دریافت کنند. به نظر آرزوود به دلیل این نوع تجربیات خاص گروهی است که معادلهای صد در صد هم معنی در دو زبان کمتر مشاهده می شود و فقط در مورد اجسام و مفاهیم فیزیکی، چنین معادلهایی وجود دارد. حتی در این حوزه هم دیده می شود که یک زبان به دلیل نیازهای محیطی مربوط به خود، ویژگیهایی از اجسام را شناسائی می کند و مورد بهره برداری قرار می دهد که ممکن است برای مردم یک فرهنگ و جامعه دیگر ناشناخته شد.

باطنی (۱۳۵۴) با اشاره به واژگان مورد استفاده در یک فرهنگ می گوید واژگان هر زبان خصوصیات فرهنگی مردمی را که با آن سخن می گویند، منعکس می کند. وی با اشاره به واژگان فراموش شده ای که با از بین رفتن عناصر فرهنگی مربوط به آنها به فراموشی سپرده شده اند و همچنین واژگان جدیدی که با پدید آمدن عناصر

فرهنگی جدید وارد زبان مردم می‌شوند، نتیجه‌گیری می‌کند که واژگان زبان باز تابنده پدیده‌های فرهنگی جامعه هستند و از اینرو به گفته زبانشناسان تأکید می‌ورزد که «زبان آینه فرهنگ مردمی است که به آن تکلم می‌کنند».

سموور (۱۹۹۸) می‌گوید زبان و فرهنگ مقوله‌های قابل تفکیکی نیست. در نظر اول، زبان چیزی جز تعدادی نماد و قواعد مربوط به آنها به نظر نمی‌رسد، ولی آیا نمادها و قواعد مربوط برای استفاده از زبان کافی است؟ یقیناً بدون آشنایی با فرهنگ، الگوهای زبانی برای برقراری ارتباط کافی نخواهد بود. برای این منظور لازم است فرد از آنچه فرهنگ در اختیار او قرار می‌دهد، بهره‌برداری، و موقعیتهای مختلف را ارزیابی کند.

سرانجام در تبیین رابطه بین زبان و فرهنگ باید گفت که زبان ابزار برقراری ارتباط و فرهنگ و تعیین‌کننده بنیاد این ارتباط است. فرهنگ نه تنها معین می‌کند چه کسی با چه فرد دیگری ارتباط برقرار کند، بلکه فرهنگ است که مشخص می‌کند آنها درباره چه چیزی باید صحبت کنند و اصولاً چگونه این صحبت باید انجام گیرد. هم‌چنین همان فرهنگ معین می‌کند که طرفین در چه شرایطی، چه محتوای زبانی را و در چه قالبی به کار ببرند (رستم‌لو، ۱۳۸۵).

امتزاج و در هم تنیدگی دو مقوله زبان و فرهنگ، گویای این واقعیت است که در آموزش زبانهای خارجی نمی‌توان نقش فرهنگ را نادیده گرفت. برای تربیت زبان آموزان موفق، لازم است به شکل منطقی و به دور از افراط و تفریط، بستری مناسب برای آموزش فرهنگی ایجاد کرد.

آموزش زبان و فرهنگ

پرداختن به فرهنگ در آموزش زبان های خارجی موضوع جدیدی نیست. می توان گفت این موضوع پیشینه ای به قدمت آموزش زبانهای خارجی دارد. با این حال، روشهای آموزش فرهنگی در دوره های مختلف گونه های متفاوتی داشته است. در دوره ای که شیوه سنتی آموزش زبانهای خارجی حاکم بود، هدف اصلی آموزش زبان، آشنایی با ادبیات زبان مربوط بود و بالطبع آموزش فرهنگی نیز در این دوره به ادبیات و هنر محدود می شد. در دوره های بعدی بویژه بعد از جنگ جهانی دوم با حاکمیت شیوه های جدیدتر آموزش زبان و مطرح شدن انگیزه های نو برای یادگیری زبانهای خارجی، شکل و شیوه آموزشهای فرهنگی نیز دچار تحول شد. در این دوره، ادبیات و هنر نقش بسیار مهمی در آموزشهای فرهنگی نداشت. در عوض، موضوعاتی مانند آشنایی با رفتارهای اجتماعی و شیوه زندگی مردم زبان هدف در آموزشهای فرهنگی نقش پررنگتری پیدا کرد. طی دهه های آخر قرن بیستم با ظهور جامعه شناسی زبان و روش ارتباطی^۱ آموزش زبان، آموزشهای فرهنگی از اهمیت بیشتری برخوردار شد و تقریباً همه ابعاد فرهنگ در این نوع آموزشها مورد تاکید قرار گرفت.

پیشینه آموزشهای فرهنگی در حوزه زبانهای خارجی از اهمیت و ضرورت این موضوع حکایت دارد. آموزش زبان به تنهایی و بدون توجه به عوامل فرهنگی امکانپذیر نیست. چستن (۱۹۸۸) آموزش فرهنگی را مهارتی همتراز با مهارتهای چهارگانه زبان می داند و معتقد است نقش آموزش فرهنگی در تحریک و حفظ علاقه فراگیران از مهارتهای زبانی چهارگانه کمتر نیست. براون (۲۰۰۰) می گوید

واضح است که فرهنگ به عنوان مجموعه نهادینه‌ای از رفتارها و اشکال ادراک در یادگیری زبانهای خارجی اهمیت زیادی دارد. به اعتقاد او زبان، بخشی از فرهنگ و فرهنگ بخشی از زبان است و این دو به گونه‌ای تفکیک‌ناپذیر آن گونه در هم تنیده شده است که نمی‌توان بدون لطمه وارد کردن به معنای زبان یا فرهنگ آنها را از هم جدا کرد و از اینرو فراگیری زبانهای خارجی در واقع به معنی یادگیری فرهنگ آنها نیز هست.

برخی از پژوهشگران در حوزه آموزش زبانهای خارجی بر این باورند آگاهی فرهنگی فراگیران زبان علاوه بر نقش مهم و انکارناپذیری که در یادگیری و استفاده از زبان هدف دارد، می‌تواند به ارتقای بینش آنها نسبت به زبان خودشان نیز کمک شایانی بکند. چستن (۱۹۸۸) از جمله کسانی است که بر این موضوع تأکید دارد. او می‌گوید دوره‌های آموزش زبانهای خارجی در برگیرنده آموزشهای فرهنگی، می‌توانند آگاهی فراگیران از فرهنگ خویشان را افزایش دهد و دانستی‌های آنها را درباره فرهنگ زبان هدف ارتقا بخشد.

از مسائل مهمی که در مبحث آگاهی فرهنگی فراگیران زبانهای خارجی مطرح است، موضوع انگیزه یادگیری است. بدون شک در هر کاری از جمله در یادگیری زبانهای خارجی، «انگیزه» نقش موتور محرک را دارد. اینکه چرا وجود انگیزه در یادگیری تا این اندازه مهم است و ماهیت آن چیست به بحث ارتباطی ندارد ولی آنچه در ارتباط با انگیزه لازم است در اینجا مورد بحث قرار گیرد این است که در مطالعات زبانهای خارجی معلوم شده است که تمایز قابل توجهی در نوع انگیزه فراگیران مطرح است. اولین و مهمترین مطالعه مربوط به این موضوع توسط گاردنر و لامبرت (۱۹۷۲) صورت پذیرفت. آنها در پژوهشی دوازده ساله در کشورهای

مختلف از جمله کانادا، امریکا و فیلیپین دریافتند که فراگیران زبان دو نوع انگیزه کاملاً متمایز دارند. برخی از آنها نگاه ابزاری به زبان دارند، و یادگیری زبان را برای رسیدن به هدفهایی از قبیل پیدا کردن شغل خوب، کسب مهارتهای فنی، توانایی ترجمه و غیره دنبال می کنند. گروه دوم، نگاه متفاوتی به زبان و یادگیری آن دارند. آنها به دلیل احساس نزدیکی با فرهنگ زبان هدف و احساس تعلق خاطر نسبت به آن فرهنگ می خواهند زبان را یاد بگیرند. این نوع زبان آموزان همواره در پی این هستند که با گویشوران زبان هدف ارتباط برقرار کنند و آموزه های فرهنگی و اجتماعی آنها را فرا گیرند. برای رسیدن به این هدف، آنها سعی می کنند از انواع منابع آموزشی ممکن و حتی از فرصت حضور در جامعه زبان هدف استفاده کنند.

پر واضح است افرادی که نگاه ابزاری به زبان و یادگیری آن دارند به اندازه افراد دسته دوم به آگاهی فرهنگی نیاز ندارند. اما نکته مهمی که در اینجا به نظر می رسد این است که عملاً نمی توان همه فراگیران زبانهای خارجی را بطور مطلق در دو گروه یاد شده جای داد؛ اگر چه ممکن است انگیزه یادگیری بعضی صرفاً از نوع اول و یا دوم باشد. بنابراین، انگیزه و به تبع آن، نیازهای آگاهی فرهنگی را می توان به شکل یک پیوستار در نظر گرفت که در یک انتهای آن افرادی قرار می گیرند که انگیزه آنها مطلقاً از نوع ابزاری است و به آگاهی فرهنگی کمتری نیاز دارند و در انتهای دیگر، فراگیران با انگیزه غیر ابزاری جای پیدا می کنند که به آگاهی فرهنگی بیشتری نیاز دارند. به این ترتیب، بقیه افراد با توجه به اینکه از نظر انگیزه به کدام سمت پیوستار تمایل بیشتری دارند در میان دو انتها قرار می گیرند و وضعیت آنان از نظر نیازهای آگاهی فرهنگی مشخص می شود. بنابراین، تقریباً همه فراگیران زبانهای خارجی به آگاهی فرهنگی نیاز دارند و ارائه آموزشهای فرهنگی در برانگیختن و

حفظ علاقه آنها به یادگیری زبان نقش انکارناپذیری دارد؛ به عبارت دیگر، طرح انواع انگیزه، به گفته هایمز (۱۹۷۴)، مسئله آموزش فرهنگ یا عدم آموزش آن را مطرح نمی کند، بلکه این موضوع به مراتب و میزان آموزش فرهنگ اشاره دارد.

تأملی در وضعیت آموزش فرهنگی کتابهای آموزش زبان

اساسی ترین مشکل مربوط به آموزش فرهنگ در حوزه زبانهای خارجی، نبود یک نوع نگرش متعادل به موضوع و در نظر نگرفتن نیازهای واقعی فراگیران به آگاهی فرهنگی است. اگر دوره های آموزش زبان انگلیسی موجود را از دیدگاه فرهنگی بررسی کنیم، در خواهیم یافت که برنامه ریزان آنها در پرداختن به مقوله فرهنگ غالباً دچار افراط و یا تفریط شده اند. به طور مشخص می توان گفت که در کتابهای انگلیسی تألیف شده در ایران به نقش فرهنگ در یادگیری زبانهای خارجی توجه کافی نشده است در حالی که بیشتر کتابهای تألیف شده در خارج از کشور با موضوع فرهنگ به شکل افراطی برخورد کرده اند.

با نگاه اجمالی به کتابهای آموزش زبان انگلیسی مدارس، که به نظر نگارنده تنها دوره رسمی آموزش زبان انگلیسی تألیف شده در داخل کشور است، می توان به راحتی دریافت که مقوله فرهنگ و نقش آن در یادگیری زبان خارجی به کلی نادیده گرفته شده است. این امر اگر چه برخی سیاستها و سلیقه های آموزشی حاکم بر آموزش و پرورش را تا حد زیادی تحقق بخشیده است، کارآمدی و اثربخشی دوره آموزش زبان انگلیسی مدارس را تا حد زیادی دچار خدشه کرده است. در این کتابها هیچ گونه اثر قابل قبول و قابل توجهی از فرهنگ انگلیسی به چشم نمی خورد. این موضوع باعث شده است که کتابها از جذابیت کافی برای دانش آموزان

برخوردار نباشد؛ چرا که محتوای فرهنگی آنها برخلاف انتظارات طبیعی دانش آموزان تنظیم شده است.

استفاده فراوان از نامهای ایرانی، استفاده از عکسهایی با پوشش صد در صد اسلامی، پرداختن به موضوعات اسلامی و ملی در متون و در مکالمات از جمله محورهایی است که فضای فرهنگی کتابهای انگلیسی مدارس را بیشتر به فضای ایرانی و اسلامی تبدیل کرده است؛ به عنوان مثال در کتاب زبان انگلیسی پایه سوم راهنمایی صرف نظر از چند مورد انگشت شمار استفاده از نامهای انگلیسی، هیچ اثر مشخصی از ویژگیهای سالم و بدون اشکال فرهنگ انگلیسی مانند ورزش، تغذیه، حمل و نقل، تفریحات سالم و غیره به چشم نمی خورد. در عوض در این کتاب از استادیوم آزادی، زندگی در تهران و بیرجند، سفر به مشهد و شیراز و غیره صحبت می کند. رویارویی با چنین فضای فرهنگی چیزی نیست که به طور طبیعی مورد انتظار دانش آموزان باشد و زدودن کامل ویژگیهای فرهنگی نه تنها دانش آموزان را از فرصت آشنایی با ابعاد سالم فرهنگ مربوط محروم می کند، چه آنها در مراحل بعدی مانند شرکت در آزمون تافل و غیره یقیناً به این آشنایی و اطلاعات حاصل از آن نیاز خواهند داشت، بلکه این مسئله می تواند دانش آموزان را از نظر انگیزش دچار مشکل کند و سرانجام اثربخشی دوره آموزشی را کاهش دهد.

بررسی دوره های آموزش زبان انگلیسی تألیف شده در خارج نشان می دهد که طراحان آنها در ارتباط با موضوع فرهنگ و آموزش آن غالباً نگرش افراطی دارند. با توجه به مطالعات انجام شده (رستمولو، ۱۳۸۵) در برخی از این نوع دوره های آموزشی برخی مسائل خاص و گاهی اوقات غیر معمول فرهنگی به قیمت نادیده گرفتن ویژگیهای اصلی فرهنگ زبان هدف مطرح می شود. به گفته چستن (۱۹۸۸)،

این موضوع نه تنها باعث ایجاد خدشه در معرفی صحیح فرهنگ مربوط به هر زبان می‌شود و جایگاه واقعی آن فرهنگ را تنزل می‌بخشد، بلکه باعث انتقال ناهنجاریهای فرهنگی به زبان آموزان می‌شود و سرانجام آنها را در برقراری ارتباطات بین فرهنگی لازم دچار سردرگمی می‌کند.

یکی از مصادیق عمده این نوع برخورد افراطی با موضوع آموزش فرهنگ در کتابهای زبانهای خارجی، معرفی گسترده ابعاد ضد اخلاقی و ضد دینی فرهنگ غرب است. «طرح فوق العاده گسترده این مسائل در برخی از کتابهای آموزشی حتی موضوع اصلی آنها یعنی آموزش زبان انگلیسی را تحت الشعاع قرار می‌دهد و به نظر می‌رسد که این کتابها برای تبلیغ فرهنگی طراحی گردیده‌اند، نه برای آموزش زبان» (رستم‌لو، ۱۳۸۵:۱۴۹)؛ به عنوان مثال، بررسی اجمالی مجموعه آموزش زبان انگلیسی هاتلین^۱ آشکارا نشان می‌دهد که تا چه اندازه این مسائل بر این مجموعه سایه انداخته است. در بیشتر مکالمات این مجموعه و تقریباً در تمام مکالمات "کتاب سه" آن، رابطه ناسالم بین دختر و پسر به گونه‌ای منعکس شده است. نکته جالب این است که نویسنده این مجموعه، آقای تام هاجینسن^۲، جایزه بهترین کتاب انگلیسی را نیز از سوی یکی از مقامات انگلستان دریافت کرده است. به نظر می‌رسد این نوع برخورد افراطی و گزینشی با موضوع فرهنگ با انگیزه‌های سیاسی دنبال می‌شود و هدف طراحان آن هجمه به فرهنگ کشورهای هدف و سست کردن بنیانهای فرهنگی آنهاست.

خطرها و آسیب‌های برخورد افراطی با موضوع آموزش فرهنگی که مصادیق آن در کتاب‌های آموزش زبان انگلیسی فراوان به چشم می‌خورد (رستم‌لو، ۱۳۸۵)، بسی جدی‌تر و زیانبارتر از برخورد تفریطی با این موضوع است. برخورد تفریطی نهایتاً

باعث ایجاد خدشه در یادگیری مهارتهای زبانی می گردد. اگرچه این مسئله می تواند حجم قابل توجهی از سرمایه های مادی و معنوی کشور را تلف کند و به این ترتیب موجب تضرر فراوان گردد به جرأت می توان گفت پیامد برخورد افراطی با آموزش فرهنگی، عمدتاً غیر قابل جبران است و می تواند حتی یک نسل را دچار بحران هویت فرهنگی بکند.

نتیجه گیری

وجود رابطه تنگاتنگ بین دو مقوله زبان و فرهنگ، ضرورت توجه به فرهنگ به عنوان یکی از نیازهای واقعی فراگیران زبان های خارجی را نشان می دهد. اما مباحث ارائه شده در این نوشتار گویای این است که در حال حاضر برنامه ریزی آموزش زبانهای خارجی دچار نوعی افراط و یا تفریط است و ضرورت نگرش متعادل نسبت به موضوع شدیداً احساس می شود.

هم اکنون کتابهای آموزش زبان تألیف شده در داخل کشور کاملاً رنگ و بوی فرهنگ ایرانی دارد، و کتابهای تألیف شده در خارج از بار فرهنگی بسیار سنگین و غالباً گزینشی برخوردار است. همان گونه که اشاره شد هر دوی این نگرشها نسبت به موضوع فرهنگ می تواند خطرناک و آسیب زا شد. بنابراین، پیشنهاد می شود موارد ذیل در برنامه ریزی آموزش زبانهای خارجی مورد امعان نظر قرار گیرد:

با توجه به اینکه در آموزش زبانهای خارجی، پرداختن به فرهنگ ضروری است، پیشنهاد می شود از تألیف کتابهای آموزش زبانهای خارجی با فرهنگ ایرانی جداً پرهیز شود. در صورت نیاز به تألیف کتابهای زبانهای خارجی، لازم است تألیف آنها بر اساس فرهنگ مربوط صورت گیرد.

در جامعه غرب برخی مؤلفه های فرهنگی وجود دارد که مطرح شدن آنها در جوامع شرقی و اسلامی می تواند آثار سوء و زیانباری را به بار بیاورد. بنابراین، در تألیف کتابهای آموزش زبانهای خارجی، لازم است این موضوع به طور خاص مورد توجه قرار گیرد و از طرح چنین مؤلفه هایی پرهیز شود؛ چه حفظ فرهنگ خود از هر امر دیگری واجب تر است. از سوی دیگر، این موضوع شامل موارد محدودی است که نگاه گزینشی نسبت به آنها نمی تواند اثر آن چنان مهمی را در زمینه آموزش زبانهای خارجی به وجود بیاورد.

از آنجا که کتابهای آموزش زبان تألیف شده در کشورهای غربی غالباً نگرش افراطی نسبت به موضوع فرهنگ دارد و استفاده از آنها می تواند آثار زیانبار فرهنگی به همراه بیاورد، پیشنهاد می شود قبل از استفاده از این گونه مطالب آموزشی، آنها به دقت مورد بررسی قرار گیرد و در صورت نیاز، تغییرات لازم در آنها صورت گیرد. به منظور استفاده از تجربیات آموزشی کارشناسان خارجی در تهیه و تدوین کتابهای زبانهای خارجی، می توان با تعریف چهارچوب فرهنگی مناسبی، مسئولیت تدوین کتابهای آموزش زبان را به عهده آنها گذاشت. در صورت استفاده از این راهکار، لازم است فرایند کار کاملاً تحت نظارت کارشناسان فرهنگی داخل قرار گیرد.

منابع فارسی

- باطنی، محمدرضا (۱۳۵۷). مسائل زبان‌شناسی نوین. تهران: انتشارات آگاه.
- رستملو، قدرت (۱۳۸۶). ردپای تهاجم فرهنگی در کتاب‌های آموزش زبان انگلیسی. تهران: مجله علوم انسانی دانشگاه امام حسین (ع): تعلیم و تربیت اسلامی. ش ۶۶، ص ۱۶۲-۱۴۱.
- هاشمی، فرانک (۱۳۷۹). تهیه متون فرهنگی در «خواندن» برای سطوح متوسط زبان آموزان غیرفارسی. رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبائی.

منابع انگلیسی

- Brown, D. H. (2000). **Principles of Language Learning and Teaching** (4th ed.) New York: Longman.
- Chastain, K. (1988). **Developing Second Language Skills: Theory and Practice** (3rd ed.). San Diego: Harcourt Brace Jovanovich, Inc.
- Gardner, R. C. and Lambert W. E. (1975). **Attitudes and Motivation in Second Language Learning**. Roley, MA: Newbury House Publishers.
- Hinkel, E. (2001). **Building Awareness and Practical Skills to Facilitate Cross-Cultural Communication**. In M. Celce-Murcia (Ed.), *Teaching English as a Second or Foreign Language* (442 - 458). Boston: Heinle and Heinle.
- Hymes, D. H. (1974). **Foundations in Sociolinguistics: An Ethnographic Approach**. Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- Osgood, Ch. ; Suci, G. and Annenbaum, P. (1957). **The Measurement of Meaning**. Urbana: University of Illinois Press.
- Samovar, L. A. ; Porter, R. E. and Stephanie, L. A. (1998). **Communication between Cultures**. Wadsworth Publishing Company.